این کتاب تعلق دارد به ...

«رساله الوان النعم» در شرح حال سید نورالدین نعمة‌الله حسینی

هو الله

رساله موسوم بالوان النعم در ذکر حال سید نعمة الله و بعضی از اولاد و احفاد او رحمهم الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله و آله اجمعین

اما بعد رساله ایست در احوال شاه سید نور الدین نعمة الله مشهور بکرمانی و بعضی پسران او از متاخرین چون جناب قطب المحققین و غوث المکاشفین سید سند عالم و فاضل

و فاضل کامل سید



و فاضل کامل سید نور الدین نعمة الله حسینی اکابر فضلا و اعاظم عرفا بوده و مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی در نفحات الانس که مشایخ را جمع کرده اصلا از جناب سید و شیخ المشایخ فی الآفاق شیخ صفی صفی الدین اسحق اردبیلی که بتشیع و طهارت نسب [illegible] ذکری نکرده احوالات شیخ در دفاتر مرقوم است و لیکن نسب و حسب سید نور الدین که مشهور بنا بر اشارت بکرمانی از آنچه از کتب و تواریخ و تذکرها مستفاد معلوم شد قدری در این اوراق مرقوم میشود سید نور الدین نعمة الله

مشهور بوده

بنو زده واسطه نسبش بحضرت رسول صلعم می پیوندد بدین

ترتیب نعمة الله ابن عبد الله ابن محمد ابن عبد الله ابن کمال الدین

ابن موسی ابن یحیی ابن هاشم ابن موسی ابن جعفر ابن صالح ابن محمد

ابن الحسن ابن محمد ابن جعفر ابن محمد ابن محمد ابن اسمعیل ابن ابی

عبد الله ابن محمد الباقر ابن علی زین العابدین ابن الحسین ابن الحسن السبط

ابن علی الوصی و فاطمة بنت النبی صلوات الله و سلامه علیه و علیهم

اجمعین و بهمین ترتیب خود نور الدین نعمة الله منظوم فرموده اند

نظم هستم جد من رسول خدا ٭ آشکارست نسبت پنهانی ٭

سلسلهٔ طریقت و اوراد و اذکار جناب سید بحضرت علی

ابن موسی الرضا

علی ابن موسی الرضا منتهی می شود انکه سید نور الدین

نعمة الله ماهانی و کرمانی و کوهبنانی کهستانی شهرت

کرده با بعضی نوشته اند که والدش بکیچ و ملران آمده

و سید در آنجا متولد گردیده و یا مادرش از اهالی شبانگاه

فارس بوده اینها مطابق وقع نیست همه جا را دیده و حج

در سیاحه کرده و دیده مدتی در هرات و سمرقند و اورگنج در

مغارها بریاضت شرعی و تصفیه باطن اشتغال داشته امیر کلال

نقشبندی با میر کبیر تیمور عرض کرد که سید صاحب داعیه است

و زیاده از صد هزار کس صاحب سلاح با او بیعت کرده اند

امیر [illegible]

امیر از توقف در آن ولایت سید را منع کرده سید بیزد و

کرمان آمده توقف فرموده لهذا یزدی و کرمانی و ماهانی

شهره شد خود فرموده (نظم)

نعمة الله نور دین از ذو العقب — نور دین از نعمة الله مطلب

مدتی هستم مجاور در عجم — گرچه اصلم باشد از ملک عرب

من مجاور حالیا در ملک فارس — جد من آسوده در ملک حلب

در پنجشنبه بیست و دویم رجب سنه ۷۳۱ متولد شده خود

فرموده که دال بر ولادت من دال ملفوظ است

لهذا معلوم میشود ولادت جناب سید نور الدین نعمة الله

ابن سید عبد الله حسینی

ابن سید عبد الله حسینی طاب ثراه در شهر حلب بوده است و از

صغر سن آیات و کرامات از و بظهور میآمده و بعبادات

شرعیه و ریاضات شاقه میپرداخته مقدمات علوم را در

نزد سید رکن الدین شیرازی و فقه و تفسیر کلام را حدیث سید

شمس الدین خوارزمی و سید شمس الدین مکی اخذ نموده من فصوص

را در حفظ داشته اند در بیست و چهار سالگی بر کتب اربعه عالم شده

بمسافرت و سیاحت و دیدن علما و حکما رغبت نموده بسیاری

از مشایخ خاصه و عامه را دیده هفده سال در یک بلد بسر برده

گویند در اوایل حال و آغاز طلب ایالی سید محمد آفتابی که پیر و

رئیس حسین احمد ط

مرشد سید حسین اخلاطی بوده بهم رسانیده و آن سلسله
اغلب سادات عظام و منتهی بحضرت امام موسی ع میشوند و در زمان
ارادت سید محمد آقا شالی دوازده سال سیاحت ایران کرده
برقّاله کوه دماوند که معدن گوگرد احمر است دو اربعین برآورده
وقوت و افطار او برف بوده پس بکوه الوند رفته مدتی در آنجا
میزیسته بابا حاجی محمد صامت در آنجا بحلقه ارادت سید درآمده
و بعد از سی سال دیگرباره در کرمان بحضور سید رسیده گویند
سید از همدان بقصد زیارت عتبات عالیات عرش درجات
حضرت امام حسین ع کرد در حوالی حلّه که بجز آب شور آبی بدست نیامدی



چاهی حفر نموده که آب شیرین داشته و بچاه سید
نعمة الله معروف شده بعد از زیارت کربلا چهل روز در
هوای گرم تابستان در محل قتلگاه بصیام یوم و قیام لیل و
عبادت و ریاضت و سوگواری و اشکباری بسر برده
پس بزیارت امام موسی کاظم ع و حضرت امیرالمؤمنین علی ع
مشرف شده و قصیده در مدحت آنحضرت عرضه داشته پس
بجانب اراضی مصر و سرچشمه نیل مسافرت کرده اگرچه در آن راه
خطر و ضرر سباع درنده بسیار بود بعون خداوند سید را
محفوظ داشت گویند در کنار رود نیل با سید حسین اخلاطی

رحمه الله صحبت داشته جمعی از اعاظم سادات و علما با سید
همراه بوده اند و از آنجمله سید قاسم الانوار تبریزی و خواجه
ضیاء الدین ترکه و مولانا شرف الدین علی یزدی و
تاج کبیل رحمهم الله اجمعین بوده اند و سید حسین ایشان را
در حوالی خلوتش در طاقی منزل داده و نقل فرستاده جناب سید
نعمة الله بهمراهان گفت که ازین منزل نقل باید نقل اولی است
چون تغییر منزل دادند طاق و سقف ناگاه فرود آمد
سید حسین از خلوت بدر آمده با سید مصافحه کرده بصحبت
مشغول شدند گویند سید حسین اخلاطی صاحب بعضی علوم غریبه

از قبیل کیمیا و سیمیا و لیمیا

از قبیل کیمیا و سیمیا و لیمیا بوده و بعضی از آنها را
بخرج سید نعمة الله داده سید اعتنائی بآنها نفرموده
گفت مقصود ما کیمیای فقر محمدی است صلعم روز دیگر عزیمت
مکه معظمه کرده در عرض راه حقه سر بسته بدرویشی داده
بسید اخلاطی فرستاده چون سر حقه را گشاد قدری
پنبه و آتش در حقه دید متفکر و متاثر شده گفت دریغ
که صحبت سید نعمة الله را قدر ندانستیم گویند درویشی که
حامل حقه بود چون شنیده بود که سید حسین اخلاطی
صاحب عمل کیمیا بوده بخاطرش گذشت که

سید نعمة الله [illegible]

سید نعمة الله روزی چند در صحبت سید اخلاطی
توقف مینمود تا ما کیمیا می آموختیم و بفقر و فاقه می گذرانیدیم
سید نعمة الله سنگی از زمین برگرفته بآن درویش داد
گفت بصیرفی برده قیمت بپرس و باز گرد و بازگوی
چون رفت و باز آمد گفت صیرفی می گوید قیمت این لعل
یکهزار دینار است اگر میفروشی زر حاضر است سید
آن لعل را بر سنگی صلایه کرده شربتی ساخت و بدهن درویشی
قطره چکانید و این غزل در آن وقت منظوم کرد **بیت**
ما خاک راه را بنظر کیمیا کنیم ❁ صد درد را بگوشه چشمی دوا کنیم ❁



گویند در مغارهٔ مصر درویشی بود باباحاجی علی
نام داشت و پیوسته در پیش او آتش افروخته بود
و جذبهٔ قوی داشت و با مردم نمی آمیخت چون سید بمغاره
او رفت نشست و از خود غایب شد و توجهی
بدرویش مجذوب آتش افروز کرد و بعد از اندک وقتی
که از آن توجه رجوع کرده بوقت خود باز آمد درویش
را دید بر روی افتاده و آتش او خاکستر شده چون
مجذوب بخویش آمد در خدمت سید اظهار ارادت
کرده از مغاره بیرون رفته بعبادت ا[illegible]

و تکمیل یافته گردید و وقتی بسید گفتند که درویشی پاربعین

پیر دارد سید فرمود اربعین زنانه یا مردانه عرض کردند

در مدت یک اربعین چهل دانه بادام میخورد و بس

سید فرمود این اربعین زنانه است اربعین مردانه آنست

که چهل روز هر روز روزه دارند و هر شب یک گوسفند

گوسفند با فطار بخورند و وضوی روز اول اربعین تا روز

چهلم در نمازهای فرض و سنت باطل و ضایع نگردیده باشد

و حضار استدعای دیدن این اربعین کردند و سید قبول

فرموده بود اربعینی بسر آورد و بعد از فراغت از



اربعین مریدان بخدمت آمدند و سید تجدید وضوی

فرموده و از نظر آنجماعت غایب شد و خادم آنمغاره که سید

در آن باربعین نشسته بود بابا حاجی لطف الله نام داشته

و یکصد و ده سال عمر نموده بود بعد بدیگری واگذاشت

گویند جناب سید نعمة الله ولی پس از زیارت مکه معظمه در

حرم کعبه بصحبت شیخ عبد الله یافعی رسیده باو ارادت

حاصل کرد و مدت هفت سال خدمت و شبانی او می کرده

و هفت حج با شیخ گذاشته بعد از توقف مکه بسیاحت

ایران رغبت کرده بمشهد مقدس رفته از آنجا بسمرقند

رفته و با امیر تیمور ملاقات کرده بکوه مالک داد و از کوهستان
سمرقند رفته در زمستان سردار یعنی برآورد صاحب حبیب
تاریخ مرقات الاد دار انگاشته که چون سورت سرمای
سمرقند شد بحد افزار سید امرائی که ارادت با سید داشتند
مشوش شده پوستین ها پوشیده با آذوقه بکوه مذکور
رفته و برف را برین خود را بمغاره سید رسانیدند
سید را دیدند بر روی برف نشسته و پیراهنی از کند
پوشیده و چنان متذکر است که عرق بر جبهه آن پیش
متراکم گردیده و برف از گرمی او آب شده از اطراف

می ریزد و از صحت و سلامت

میریزد و از صحت و سلامت سید مسرور شدند
و مزید ارادت ایشان شده مراجعت کردند و کثرت
زایرین سید بجائی رسید که نزدیک بود از سوار ایلات
التصفحات با سید بیعت کردند و امیر کلال نقشبندی این
معانی را بنا بر توجهی با امیر تیمور عرض کرده او را متوحش
نمود و امیر تیمور سید را از توقف سمرقند منع کردند سید
فرمود یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها و اکثرهم الکافرون
از سمرقند بیرون آمده بخانه خواجه ذکریای باغی
رفته متوقف شدند در هشت فرسخی آنجا خانقاه باغی ساختند

همراهان با عزاز بود

حاصل آنکه عنبر قبرا وقف نمودند قریه تل جله زار چمن
وقف خانقاه نموده بعد از زیارت امام همام علی
ابن موسی علیه السلام یک اربعین در آنجا توقف و عبادت نموده
نمودند پس بهرات آمدند و در محله سید مغفور میر حسینی
سادات رحمه الله بماندند و او در سنه ۷۳۶ رحلت یافته بود
و اما وصیت کرده بود که در سنه ۷۶۳ سیدی مرتاض نعمه الله
نام بانجا آید همشیره زاده من که دختر سید حمزه است البته بطلبید
بدهید که امانت اوست در آنوقت سید نعمه الله شصت ساله
بودند که زن گرفته و سید برهان الدین خلیل الله ابن سید نعمه الله

بعد از هفت سال در کوهبنان

بعد از هفت سال در کوهبنان کرمان روز جمعه یازدهم
شعبان سنه هفتصد و هفتاد و پنج از آن متولد گردید
و متدرجا بکمال رسید که جناب سید در مدحش فرموده منظومه

خلیل الله من ای نور دین    که مثلث دیده گردد و بدین
بمانی یادگار نعمت الله    بسا روز و بسا سال و بسا ماه

در ایام توقف در کوهبنان جمعی از اطراف بدیدن سید
آمدند از جمله فضلای شیراز سید عماد الدین علی و سید نظام الدین
احمد مشرف شرفیاب شدند توبه و تلقین و تعلیم ذکر یافتند سید عماد الدین
بهند وستان و سید نظام الدین احمد برادرش که هر دو خلیفه

سید بود در شیراز ماند

سید بودند بشیراز مأمور شدند شیخ آذری طوسی اسفراینی
و شاه داعی الله شیرازی و شیخ ابو اسحق داخل در ارادت ایشان
بوده روزی سید به ابو اسحق اطعمه که اشعارش متضمن خوردنیها
و اطعمه بوده بر وجه طیبت فرموده که طرزی تازه اختراع
کردی عرض کرده که چون من نمیتوانم از الله سخن گفت
از نعمة الله میگویم اما طریقه تلقین کلمه طیبه لا اله الا الله
چنین بوده چنانکه نوشته اند که سید بهر دو زانو متوجه
قبله نشسته و کف دست راست بر روی ران او زانوی
چپ نهاده بود و کف دست چپ بساق دست راست گرفته



حرکت از جانب قلب که طرف چپ است بجانب راست
نمانید حمایلی و لا اله گفته شود و از جانب راست رجوع
کنند و سر زیر آرند میان بجانب چپ تا محاذی
قلب الا الله گفته شود و در نفس هرچه تواند مکث نمایند
الحاصل جناب سید نعمة الله ولی بعد از انتقال از کوه
در کوهبنان کرمان تماشای یزد رغبت کردند و مردم یزد
استقبال کردند سید بقریه تفت مقام کردند و خانقاه
و عمارت بنیاد نهاده باز برقوه نیز رفته در منزل باباحاجی
شیرازی نزول فرمودند گویند اگرچه فصل بهار بود حشمت

سیبی در آنجا دید که شکوفه نکرده بود سید فرمود عجبست که
این درخت شکوفه نکرده عرض کردند که چون اطفال هر سال
سنگ بسیار بر این درخت می انداخته اند با حاجی دعا کرده
که این درخت شکوفه و سیب نیاورد تا از آسیب
سنگ در امان باشد سید فرمود اید درخت **نظم**

هر کجا سیبی است بی آسیب نیست
سیب با آسیب در بستان ماست

و درخت را در بر گرفته گفت امسال سیب بیاور هر که سنگ زند
ثمر بخشش و همچنین شد گویند سید در حوالی آسیا طرح باغی انداخته عمارتی
در میان باغ از در دکاشی کرده بخط جلی بر آن نقش فرمود

که شفاء القلوب لقاء المحبوب

که شفاء القلوب لقاء المحبوب و باز بجانب تفت شتافت
بازگشته عمارت و بستان را با تمام آورده بشهر یزد در آمد
بعد از چندی از راه بافق باز بکوهبنان رفته گویند در وقت
رفتن در چاه قاد قطاع الطریق بر قافله ریخته بگرفتند و بستند
و قصد سید نیز نمودند سید از روی غضب بایشان نهیب داده
دست و پای دزدان از کار افتاده کاروانیان بر
دزدان غلبه کرده همه را گرفتند و بخدمت سید آوردند
سید آنها را نصیحت فرموده و از دزدی توبه داده
مرخص فرمود و برفتند صاحب تاریخ فرشته نوشته که

سلطان فیروز شاه بهمنی

سلطان فیروزشاه بهمنی دکنی که معاصر امیر تیمور است برادر خود
احمد خان را امیر الامراء کرده خانخانان لقب داده بود
و میر فضل الله شیرازی انجو را که ناصح خیرخواه او بوده وکیل
وکیل السلطنه خواند در سال ششصد و ده میر سید محمد گیسودراز
که از معارف عرفا بوده از دهلی بدکن آمده در حسن آباد
گلبرگه که تختگاه شاه بود آرمید احمد خان خانخانان را ارادتی
بسید پیدا شد و با او رابطه آمد و شد حاصل گردید در ششصد و
هجده فیروزشاه بهمنی پسر اکبر خود حسن خان را ولیعهد کرده مفصی
شد بسید پیغام که ما حسن خان پسر خود را شاهی داده‌ایم شما هم در باره

درباره او دعای خیر نمائید سید جواب داد که چون
شما شاهی باو داده اید بدعای فقیر چه احتیاج است سلطان
در این باب اصرار افزود سید گفت از عالم بالا تاج شاهی
تو برادرت احمد خان نامزد شده است کوشش بیفایده است
سلطان از سید رنجیده او را از شهر عذر خواسته وی
بیرون رفته در کنار شهر خانقاهی ساخت که اکنون قبر وی است
سلطان فیروزشاه در سال ششصد و بیست قصد تسخیر قلعه
پاکل نموده باوجود محاصره دو سال مفتوح نشد و در اردو
وبا افتاده اعاظم متفرق شده رفتند دیو رای هندو با راجهای

دیگر برسر سلطان آمدند و در آن منازعه میرفضل الله
متوکل شهید و سلطان انهزام یافت و اکثر ولایت و بدست
دیورای هند افتاد در قتل و غارت و خرابی مرحله
کوشیدند و بسعی احمدخان دیورای از ولایت اجمعیت
نموده برفت و سلطان فیروز از غم و غصه مریض شد
و در ولیعهدی حسن‌خان اصرار افزود امنای دولت
گفتند که وقتی پسرت ولیعهد و شاه خواهد بود که احمدخان
درمیان نباشد سخن سید محمد گیسودراز بیادش آمده
قرار داد که احمدخان را کور کند او در همان شب خبردار شده

با پسرش علاءالدین بخدمت

با پسرش علاءالدین بخدمت سید آمده سید دستار خود را
دو پاره کرده باو و علاءالدین هر دو داده بهر دو
مژده سلطنت رسانید و هر سه در یک طبق غذا خوردند و
احمدخان فرار نمود از شهر بیرون رفته با تاجری موسوم بخلف حسن
بصری که آشنائی سابقه با احمدخان داشت بیرون دروازه
ایستاده بود بطریق سلطنت بر احمدخان تعظیم کرده در رکاب
او روانه شد سلطان فیروز شاه از فرار احمدخان آگاه
امرا را بگرفتن او مامور کرد احمدخان ملول و متحیر در سایه درختی
فرود آمد و خوابش ربود در خواب شخصی را دید در لباس

کلاهی بر دارند بر

که تاجی سبز دوازده ترک برکف گذاشته بسوی او می آمد
احمد خان استقبال کرده سلام داد و آن درویش تهنیت
گفته تاج را بر سر احمد خان نهاده گفت این تاج شاهی را
یکی از مشایخ گوشه نشین برای تو فرستاده احمد خان از خواب
برجسته حال را با خلف حسن بصری گفته مستعد مقابله و مجادله
شدند و تدبیری موافق تقدیر بود بر سپاه سلطان که عین الملک
و نظام الملک بزرگ آنها بودند غلبه کردند و اسپ و فیل
و غنایم بسیار بدست احمد خان در آمد سلطان فیروز شاه
با وجود ضعف بیماری در محفه نشسته چتر شاهی بر سر گرفته

و با سپاه مجاربه احمد خان

و با سپاه مجاربه احمد خان درامد در حوالی حسن آباد گلبرگه
صف آرا شد چون سلطان مریض بود در آن وقت برحسب تقدیر
ضعفی بر او مستولی شد و از خود برفت آوازه فوت او انتشار
یافت سپاه با احمد خان پیوستند نظام الملک پالکی سلطان
را برداشته روانه شهر شد چون بدروازه رسید سلطان
بهوش آمده از بازی روزگار بلکه از قدرت کردگار
حیران ماند احمد خان در گرد قلعه فرود آمده بالآخره
وارد شده بخدمت سلطان رفته تکبر بیعت سلطان گفت
الحمد لله تو را در زندگی خود شاه دیدم اکنون ترا بخدا

و حسن را بتو سپردم

وحسن را بتو سپردم احمد خان در هشتصد و بیست و پنج تاج
بر سر نهاده بر تخت فیروز برآمده احمد شاه بهمنی شد
و سلطان فیروز در پانزدهم شوال وفات یافت احمد
شاه بهمنی در هشتصد و سی و هشت صیت بزرگواری شاه
نور الدین نعمة الله ولی رشنیده شیخ حبیب الله را که از امرا
خاندان فقرا بود با شمس الدین قمی و هدایای وافر از هند
بکرمان روانه کرد که بوکالت سلطان دست ارادت
بدامن آن قطب زمان زنند و همت طلبند بعد از رسیدن
بخدمت شاه نعمة الله التفاتها دیدند بهنگام استرخاص



فرستادگان احمد شاه جناب سید نور الدین نعمة الله
مولانا قطب الدین کرمانی را که از علما و مریدین بود در روانهٔ
دکن فرمود صندوقچهٔ بوی دادند که این امانت سلطان احمد شاه
بهمنی است باید بوی رسانی چون مولانا بدکن رسید و از دور
نظر سلطان بروی افتاد بی اختیار فریاد برداشت که این همان
درویش است که در زیر فلان درخت در وقت محاربه با لشکر
سلطان فیروز شاه در خواب دیده ام که تاج سبز دوازده ترکی
بمن داده بود و من چگونگی تاج هنوز با احدی نگفته ام اگر این قسم
تاجی با وی باشد امری عجیب است چون قطب الدین بحضور

چون شاه آمد گفت جناب شاه نورالدین نعمة الله دعا و
سلام رسانیده و گفته که از فلان تاریخ تا حال این
تاج را بر سم امانت نگاه داشته بودم چون امری که
موجب فرستادنش بشود بوقوع نمی آمد که اکنون شیخ حبیب الله
جنیدی را فرستادی و باز می گردید و تقریبی پیدا شد واجب
افتاد که امانت شما را بشما برسانم از سلطان احمد شاه نقل کرده اند
که چون سخن قطب الدین کرمانی بدینجا کشید حالتی عجیب در خود
مشاهده کردم سراپا حیرت شده در دل گفتم که اگر این
تاج سبز دوازده ترک باشد جای شک نخواهد بود مولانا

قطب الدین عالم

قطب الدین در عالم کشف و صفا دریافته گفت
ای شاه دغدغه بخاطر راه مده که من همانم که در زیر
فلان درخت در عالم رؤیا بحکم شاه ولایت پناه این
تاج را که سبز دوازده ترک است بنظر شما در آورده ام
من بی اختیار در صندوق را گشادم و تاج متصف بصفات
مذکوره را بر سر نهادم و بر مراتب صداقت و ارادت
من افزود علی الجمله چون شاه نعمة الله ولی سلطان
احمد شاه را در مکتوب بخط خود اعظم السلاطین شهاب الدین
احمد شاه ولی نوشته بود از آن پس مقرر شد که بهمان القاب

القاب در خطوط بسیار

القاب در خطب و منابر و محراب مذکور نمایند و این
کرامت عجیب و تصرف غریب که برهان قاطع و تبیان ساطع
است بر بزرگواری و ولایت و غلبه و احاطه نفس سید
نور الدین نعمة الله رحمة الله معروف و مشهور و شعری
که در این باب گفته اند در کتب و تواریخ مسطور است شعر
شاه در هند و شیخ در ماهان ❁ باج بخشند این چنین شاهان
و در همین سال احمد شاه ولی خواجه عماد الدین سمنانی
و سیف الله حسن آبادی را با عریضه و هدیه بخدمت جناب
شاه نعمة الله ولی فرستاده استدعا نموده که جناب سید

فرزندی از فرزندان

فرزندی از فرزندان خویش روانه دکن فرمایند
لهذا آن جناب میر نور الله ابن شاه خلیل الله
نبیرهٔ خود را که در سن صباوت بود پادشاه هند عنایت نموده
روانه دکن فرمودند چون خبر وصول او به بندر چیول
رسید پالکی خاصه با سید محمد صدر و میر ابو القاسم جرجانی
بدان جانب فرستاده و در حوالی دار الملک جمیع شاهزادگان
و امراء باستقبال رفته با اعزاز و اکرام تمام بشهر احمد آباد بیدر
در آورده و در جای ملاقات او قریه و مسجد ساخته موسوم
بنعمت آباد گردانید و جناب سید را ملک المشایخ خطاب

داده بر جمیع سایر

داده بر جمیع مشایخ حتی اولاد سید محمد گیسو دراز مقدم
نشانیده داماد خود کرد و بعد از رحلت شاه
نعمة الله در سال هشتصد و سی و چهار شاه خلیل الله
و شاه حبیب الله و شاه محب الله بدکن آمدند شاه حبیب الله
به دامادی سلطان احمد شاه و شاه محب بمصاهرت
شاهزاده علاء الدین اختصاص یافتند گویند سید در قصبه
باقی بزیارت امامزاده عبدالله رفته مردی برای
سید خرما آورده سید پنجدانه خرما تناول فرموده هسته
آنهارا بر دو رخود بر زمین فرو برده بتدریج پنج درخت

خرما بعمل آمده سالها

خرما بعمل آمده سالها مردم از آن تمتع می داشتند و برای
شفای امراض میبردند و فایده میدادند گویند که
چون سید نعمة الله ولی از روی علم مکاشفه دانسته بود که
کرمان در احاطه شیخ نورالدین ابدال خوارزمی خلوتی است
درویشی را با تحفه لایق بخدمت او فرستاده مقصود را
بیان کرد شیخ از دریافت متحیر شده بمراقبه مشغول شد
درجه سید را در نهایت علو دید فرمود دانستم که از جانب
سید نعمة الله ولی آمده اید که ولایت کرمان را از ما بگیرید
بلی متعلق باشان است بعد از این واقعه سید از کوبنان

کوبنان بماهان آمد

از کوبنان بکرمان آمده شاه سید خلیل الله و عیال خود را
بشهر خواسته در حوالی بقعهٔ شیخ قطب الدین مقام و خانه ساخته متوقف
شدند گویند وقتی سید به آسیای ماهان رفته پیرزنی سفرهٔ نان
و کاسهٔ ماست بحضور سید آورد و استدعای توقف سید در ماهان
کرده سید طرح خانقاه خیرآباد و باغ خلوت و باغ شهدا
انداخته گاهی در شهر کرمان و گاهی در قریهٔ ماهان مینشست
درین ایام میرزا اسکندر از اولاد امیر تیمور حکومت فارس داشته
خواهش نمود که سید از کرمان بشیراز آید سید قبول کرده روانه
شد روز بروز رو به شیراز از راه قلات مرقد شیخ سعدی فاتحه

میآمد و بر مزار سعدی فاتحه خوانده جناب میر سید شریف
علامهٔ جرجانی که در شیراز بود باستقبال سید با جمعی علما
و مشایخ تقدم جسته در آنوقت باران میبارید سید شریف
گفت الحمد لله رحمة الله علینا و نعمة الله معا در روز جمعه
در جامع عتیق که از آثار عمرو ابن لیث صفار است میرزا اسکندر
و جمعی برای ادای نماز اجماع کردند و مقرر بود که شاه سید نعمة الله
ولی بهمراه میر سید شریف و سایر علما بمسجد آیند چون سید نعمة الله
بشهر رسید و راه مسجد گرفت چندان ازدحام و اجتماع خلایق برای
زیارت و دستبوس سید نعمة الله شده بود که میر سید شریف

با آن معروفیت و تقرب سلطان در زیر دست و پای
مردم قریب بهلاکت شده بود و سید دست او را گرفته
از میان خلایق بیرون آورده میر سید شریف گفته که امروز
اگر نعمة الله دست شریف را نگرفته بود پایمال خلق و هلاک بودمی
گویند حافظ رازی که صدر میرزا اسکندر والی شیراز و شاگرد
میر سید شریف بوده گفته که سجادهٔ شاه نعمة الله را بر طرف
بسیار والی بگسترانند و سجادهٔ میر سید شریف را بر زمین بگشایند میر سید
شریف بر خلاف مقرر کرد سجادهٔ سید را بر زمین و آن خود را بالا
بسیار گسترد و گفت بحافظ رازی که تو احوال اولیا را نمیدانی

شرط ادب

شرط ادب نیست که من کردم گویند جناب سید نعمة الله
در شیراز بر کوهی که در حوالی تنگ الله اکبر است و
بمزار پهلوان علی سمنش مشهور است سرچشمهٔ فیضان آب
رکناباد است نزول فرموده اند و خواص و عوام جا بجا
در آنجا شرفیاب می شده اند در ایامی که سید نعمة الله در
شیراز بوده قریب سی هزار کس در حلقهٔ ارادتش درآمده
از جمله فخر الدین نام درویشی بود که از مریدان خواجه امامی
اصفهانی و خواجه طریقهٔ نقشبندیه داشت و فخر الدین نیز
پیر او بود سالها بود که مشکلی در خاطر داشت و هیچ جه

حل نشده روزی بمجلس

حل نمیشد روزی بحضور رود مجلس سید نعمة الله آن مطلب
مشکله بر او مکشوف شد دست ارادت بسید نعمة الله
داده چون دگر بار بخدمت خواجه عبدالله نقشبندی رفت
خواجه گفت دور شو که بوی گند غیری از تو می آید فخر الدین
شرح باز گفت خواجه متغیر شده برای تنبیه و غلبه قصد مجلس
سید کرده چون بمجلس رسید سید نعمة الله مشغول بیان
ومردم همه ساکت و صامت گوش داشتند خواجه عبدالله طریق
ادب رعایت ناکرده خواست سخن سید را قطع کند ولی
زبانش بسته شد و نتوانست سخنی بگوید بعد از ساعتی ازین

عذرخواهی کرده

عذرخواهی کرده اظهار خلوص نمود از طریقت
نقشبندیه بطریقه نعمة اللهیه بازگشت و بکسوت خاص درآمد
حضرت سید نعمة الله فرموده **بیت**

بی تکلف نعمة الله را نگر    وز طریق نقشبندان درگذر

گویند مولانا سعدالدین محمد پدر مولانا جلال الدین علامه
دوانی در سلک ارادتمندان سید بود و آب دهان
سید را بچشید و نیت فرزند کرده و سید بپدرش مولانا
سعدالدین که در مجلس سید در ولادت پسرش حاضر بود
مژده داد که مهمان شما رسید و نامش را جلال الدین گذاشتند

وجلال الدین

و جلال الدین محمد بهمت سید در اندک زمانی از تحصیل علامهٔ
عهد خود شد گویند از خلفای سید جمعی بوده اند و اکمل آنها
حاجی نظام الدین کیچی بوده کیچ و مکران و ولایات معروفست
همانا او را دشمنی بهم رسیده بر او غلبه کرده وی از کیچ و
مکران عزیمت کرمان نمود که استمدادی از سلطان
کرده مراجعت نماید و بر دشمن خود غالب شود و با
غلامان بسیار بکرمان بیامد روزی که وارد خواست
شد سید در باغ چهار طاق در خلوت انزوا بود درویشی را
طلبیده گفت سواران بسیار میآیند در میان آنها سواریست



بفلان علامت و نشانها از شمایل و شکل مخصوص و اسب
و اسباب نزد او رو بگو نعمة الله تو را میطلبد درویش
رفته آن سوار را دیده و شناخته و پیغام سید را بوی
رسانده حاجی نظام الدین اطاعت کرده روانه شد
چون قریب بخلوت سید شد سید از خلوت برون آمده
آن سوار را اشک در بغل گرفته چون دست از وی باز
داشت امیر نظام الدین بیهوش شده سید به درون
خلوت خود رفته و نظام الدین سه روز و سه شب بیخود و بیهوش
و بیقوت افتاده بود بعد از آن بخویش آمده سواران را خود

احضار کرده لباس امارت خود را برآورده بایشان
داده بولایت مرخص گردانید و خود در لباس فقر در آمده در
ولایتی دیگر ولایت یافت در خدمت شاه نعمة الله ولی بنا بر
بعد از چندی خلیفة الخلفا شد ع چنین کنند بزرگان چو کرد باید کرد
باباکاهی در ابرقوه گاهی در اقلید بسر میبرده و سید نعمة الله
وصیت کرده بود که باباحاجی نظام الدین بعد از فوت ما او را
غسل دهد و در آنوقت بابا غایب بوده ناگاه حاضر شده سید
را تغسیل نمود و باتفاق سید ابراهیم بمی و دیگران نعش سید را
بماهان برده بخاک سپردند رحمة الله علیه شمار مریدان سید نعمة الله



را کس نداند چرا که شصت سال حالت سیاحت داشته
و چهل سال و کسری حالت سکونت و در این عرض مدت
یکصد و چهار سال غالباً از همه ولایات مریدین بوی
رجوع داشتند ارباب تواریخ و تحقیق نوشته اند که دوازده
هزار سید صحیح النسب در سلک ارادتمندان منسلک بوده اند
بغیر از علما و مشایخ و اوسط الناس و سید اعلم گویند
سلطان احمد بهمنی پادشاه هند بواسطه خوابی که دیده و بر دشمن مظفر
شده بود چنانکه مرقوم شد نادیده بخدمت جناب شاه
نعمة الله ولی اظهار ارادت میکرده مکرّر هدیه‌های کثیر میفرستاد

وقتی بار خانه اجناس هندوستان و مبلغی نقد برای
سید نعمة الله فرستاده بود که مبلغ هشتاد هزار تومان گیلکی
طمغای آن بوده حاکم کرمان عریضه بشاهرخ بن امیر تیمور که
پادشاه عهد بود در اینباب نوشته بهرات فرستاد که از جانب
شاه حکمی صادر شود که طمغای آن از سید گرفته شود گوهرشاه
آغا میرزا شاهرخ را ازین خیال نهی بلیغ کرد که زینهار این
حکم را نمائی که در تواریخ دنیا ثبت خواهند کرد که پادشاه
هندوستان فلان قدر نقد و جنس از هند بکرمان فرستاده و شاه
نذر و نیاز سید نعمة الله ولی و پادشاه ایران از آن اموال طمغا



خواسته و عشور گرفته و نیک بد نام خواهی شد هم وقتی
از هند مال بسیاری آوردند و مدتی در زرخانهٔ ماهان
ریخته بود و چون شاه نعمة الله در خلوت عبادت بود کسی را
یارای عرض مال و جان نبود بعد از فراغت
که سید از خلوت بیرون آمد پرسید اینها چیست عرض کردند
که قیمت اینها خراج اقلیمی است سید فرمود اینها را سه قسمت نمایند
یک قسمت را بمیرزا شاهرخ فرستند که صرف عساکر اسلام کنند
و یک حصه را بخلیل الله دهید که آن جا به جوست و یک
حصه را بمخارج و مصارف آستانهٔ ماهان برسانید و خود

یکمزرع کرباس که بر روی بار مانده بود برداشته فرمود
ما هم عرقی خشک نمائیم گویند یکی از ناقصان ترکمان آمد که
سید نعمة الله با اینهمه دولت و ثروت و باغ و آشیانه و سایر اسباب
و اثاثه چگونه درویش و غرور در نفس او نخواهد بود سید او را طلب
داشته قدری پنبه و منقلی آتش خواسته در حضور او پنبه را
در منقل آتش نهاده اصلا آتش در پنبه اثر نکرد آن مرد متحیر شده
عذرخواهی نمود چون مدت یکصد و چهار سال از عمر سید گذشت
بفرزندش سید برهان الدین خلیل الله فرمود که با جاج
هر کتیم ولایت عهد و ارشاد عباد بانست آنکه ما را

غسل دهد از اولاد ما خواهد بود

غسل دهد از اولاد ما خواهد بود و آنکه بر من نماز گذارد از
اقطاب است در روز پنجشنبه بیست و دویم رجب سنه اربع و
ثلثین و ثمانمائه بجوار رحمت اله فایز شد سید معین الدین
علی تبریزی المشهور والملقب بشاه قاسم الانوار در مرثیه
سید مغفور گفته (بیت)

آن شاه مسافر سفری کرد ز کرمان ❊ الله معک گفت همه جاکرمان ❊

در همان وقت باباجی نظام الدین کیچی که خلیفة الخلفا و
غالباً در ابرقوه و اقلید بسر می برد در رسیده بغسل جناب سید
نعمة الله رحمة الله علیه مشغول شد محفه محفوف برحمت الهی

سید را بکاشان بردند

سید را بجامع شهر کرمان دیدند ناگاه جناب میر شمس الدین بمی

از بم در رسیده با احدی متکلم نگردیده پیش رفته بر جنازهٔ

سید نماز گذارده و بعد از نماز محفهٔ او را سادات و علما

و اولاد خلفا و کل اکابر و اعیان کرمان بر دوش نهادند که چند مدت

میر شمس الدین ابراهیم و دیگران بماهان که محل عبادت و ریاضت

و ملک طلق سید بود بردند آن جسم پاک را آنجا بسپردند و خود در خدمات

فرموده بود **نظم**

مشهد آل محمد روضهٔ رضوان بود / این چنین خوش مشهدی در خطهٔ ماهان بود

نعمة الله را زیارت کن که تا یابی مراد / زانکه قبرش قبلهٔ حاجات انس و جان بود

و این رباعی را هم قریب بهمین مضمون فرموده **رباعی**

انگشت زنان بر در

انگشت زنان بر در جانان رفتیم / پیدا بود که گرچه پنهان رفتیم

گویند که رفت نعمة الله ز جهان / رفتیم ولی بنور ایمان رفتیم

دیوان اشعار شاه نورالدین نعمة الله ولی معروفست و دیگر مدوّن

شده رسالات جناب سید بسیار است از سید علاء الدین مهدی

نقل کرده اند که گفته من در شام صد و چهل رساله از رسالات

سید جمع کرده بودم و در هند سه مجلد از تألیفات سید

جمع کرده بودم که در مجلد اول یکصد و پنجاه رساله و در دوم

شصت و چهار و در سیوم پنجاه رساله بود محرر این مختصر الآن

یکصد رسالهٔ فارسی و عربی و نظم و نثر جناب شاه نعمة الله در حضور خود

حاضر دارد

حاضر دارد و اسامی بعضی از آنها را در اینجا برقوم میدارم

اوّل (۱) رساله در تأویل فاتحة الکتاب (۲) در تفسیر سورهٔ اخلاص

(۳) در تفسیر آیهٔ الله نور السموات و الأرض (۴) رساله در حروف مقطّعه

(۵) رساله سجدات کلام الله مجید (۶) رساله در معنی الولایة [illegible]

(۷) رساله مکاشفات (۸) رساله روحیه (۹) رساله جامع اللطایف

(۱۰) رساله معرفت (۱۱) رساله کمیلیه (۱۲) رساله برازخ (۱۳)

رساله محبت (۱۴) رساله ذوقیه (۱۶) رساله لطایف تصوف

(۱۷) رساله حقایق الایمان (۱۸) رساله اصول تصوف

(۱۹) رساله صغار (۲۰) رساله تحقیقات (۲۱) رساله اعتقادات



(۲۲) رساله هدایة المسلمین (۲۳) رساله فتوحات

(۲۴) رساله فتوح (۲۵) مقامات القلوب عربی (۲۶) رساله مرابع

(۲۷) رساله اختطاب (۲۸) رساله لوایح (۳۰) رساله لوامع

(۳۱) رساله حورائیه (۳۲) رساله در شرح رباعی شیخ ابو سعید ابو الخیر

(۳۳) رساله حب عربی (۳۴) رساله اسم و رسم (۳۵) رساله اسئوله

سلطان اسکندر و اجوبهٔ سیّد (۳۶) رساله در شرح ابیات فصوص الحکم

(۳۷) رساله در بیان هر فصی از فصوص با کلمهٔ آن پیغمبر و شرح نقش

الفصوص (۳۸) رساله مناقب مهدی (۳۹) رساله النصیحة

(۴۰) رساله وجود شجرهٔ نسب خود (۴۱) رساله شرح لمعات (۴۲)

فی السلوک



۷۸ رسالهٔ در ادب

**Right page**

۷۸ رسالهٔ در ادب ۷۹ رساله در بیان حدیثی که در تسبیحات
اربعه وارد شده ۸۰ رسالهٔ اسوله واجوبه ۸۱ رسالهٔ در تحقیق
الف و نقطه ۸۲ رساله در تحقیق مناقب ۸۳ رساله در ترک علایق
۸۴ رساله در بیان کمالات انسان که باستدعای مولانا کمال الدین
عبد الرزاق کرمانی نوشته ۸۵ رساله در بیان نبوت و ولایت
۸۶ رساله در بیان تفصیل ابن نفس ۸۷ رسالهٔ فی المقدمات ۸۸
رساله در بیان هستی ۸۹ رساله در بیان ارکان ایمان ۹۰ رساله در
معرفت مشتمل بر ده فصل ۹۱ رسالهٔ معنون بهدایت ۹۲ رساله در
بیان نقش فصوص الفکوک ۹۳ رساله در ترتیب منازل و مناسبت

بعضی اسما با بعضی از کواکب

**Left page**

بعضی اسما با بعضی از کواکب و منازل ۹۴ رساله در بیان معنی
ان الله خلق آدم علی صورته ۹۵ رساله در معنی حدیث السلمان منا
اهل البیت ۹۶ رساله در تنزلات و مراتب ۹۷ رساله در مراتب
۹۸ رسالهٔ موسومه بجامع الانوار و مجمع الاسرار ۹۹ رساله حروف
مبسوطه ۱۰۰ رساله در بیان محبت آل عبا و مراتب ایشان ۱۰۱
رسالهٔ فیها الدوایر ۱۰۲ رساله در بیان آیهٔ هو الاول و الآخر
والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم ۱۰۳ رساله در کلام ۱۰۴ رساله
در حمد و شکر ۱۰۵ رساله در خلق افعال و اختلاف علما ۱۰۶ رساله نسبت
خرقهٔ سلطان احمد شاه بهمنی و گویند از رسالات مختار خود

جناب سید یکصد و چهارده رساله بوده است بعضی
از فضلا نوشته اند که بسیاری ازین رسالات را بخط سید دیده ایم

## مختصری در ذکر اولاد و احفاد شاه نعمة الله ولی

سید برهان الدین خلیل الله فرزند ارجمند اکبر آنجناب که مادرش
دختر سید حمزه و دخترزادهٔ سید السادات امیر حسینی هروی بوده
و چنانکه مرقوم شده در هشتصد و هشتاد و پنج در کوبنان متولد شده
بعد از رحلت شاه سید نور الدین نعمة الله ولی قدس سره العزیز
بحکم وصایت و ولایت و خلافت در کرمان مرجع و ملجأ ایران



بود و خواص و عوام روی بدرگاه او آوردند حاکم
کرمان چنانکه رسم است بمیرزا شاهرخ سلطان از جناب سید و
قبول خاصه و عامه و دولت و ثروت او شرحی نگاشت لاجرم امیر
زاده یعنی میرزا شاهرخ جناب برهان الدین خلیل الله را بهرات خواند
و جناب سید رفت و چنانکه شاه نور الدین نعمة الله ولی فرموده
بود که خلیل الله جاه و حرمت بخانهٔ میرزا شاهرخ که سلطان بزرگ
بود با تحفهٔ میر رفت و بسیار قرب سلطان بر مسند زرنگار او جای نشست
و دولتخواهان سلطان این را ازینگونه استغنا خوش نمی آمد و زوال
ملک سلطان نزدیک دیدند و نام این حسد را خیرخواهی دولت نهادند

آخر الأمرا امیر فیروزشاه که از امرای بزرگ شاهرخی بود
حوصله تنگی کرده بسید برهان الدین خلیل الله گفت که اعتراض
بر شما وارد است اول آنکه حضرت سلطان شاهرخ بر حسب شرع
اولو الأمر است و حرمت اولو الأمر واجب خواهد بود و شما هر
وقت که بحضور مبارک میآئید بمحفّه چرا میآئید اگر پیاده نتوانید آمد
بر اسب سوار شوید و در حوالی عمارت پیاده گردیده بحضور آیید
دویم آنکه چرا پهلوی سلطان بمسند می‌نشیند سیوم آنکه چرا خراج دیوانی
املاک کرمان را بحاکم نمیدهید شاه خلیل الله سید برهان الدین جواب
داد که سلطان را امیر کبیر بزرگتر نخواهد بود و دیدن من با محفّه نزد او آمدن ملاحظه



و وقتی بر روی امیر خود این بیت خوانده **بیت**
ملک من عالمی است بی پایان ، ملک تو از خطاست تا شیراز ،
و من از پدر خود شنیدم که فرمود حدیث نبوی است که هر که
خواهد فرزندان پیش او بایستند بتحقیق که حرامزاده است
و من بیقین میدانم شاهرخ سلطان حرامزاده نمی‌باشد اگر ترا دغدغه
ایست نمیدانم اما خراج ندادن سبب منازعهٔ یزید با جدم حسین بن علی
همین بوده است هرچه تو از من مطلبی واگذاشتم برو و تصرف کن
چون سخن باینجا کشید میرزا شاهرخ سلطان با امیر فیروز متغیر شده و فرمود
ترا با این فضولیها چه کار است و از سید برهان الدین خلیل الله عذرخواهی کن

نمود گویند در ایام توقف سید در هرات میرزا بایسنقر پسر شاهرخ

سلطان بخدمت سید اظهار ارادت و اخلاص مینمود تا بمقامی که

طشت و آفتابه برای سید میبردند و چون شاهرخ شنید از پسر

رنجیده خاطر گشت در تاریخ یزد مسطور است که از هند هدایای پادشاه

دکن که بخدمت سید فرستاده بود تسبیحی صد دانه از لعل و یاقوت

و کرسی که پایهای آن از زر و مرصع بوده همراه سید بود آن

را بشاهرخ داده گفت برای شاه انسب است بعضی تحف و هدایای

دیگر هم اضافه شده بود و شاهرخ بسی مشعوف و دلخوش شد و سید از آن

کرمان باز آمد و پس از چندی فرزند خود میر شاه شمس الدین حسینی



بنیابت در کرمان و ماهان گذاشته رجوع آستانهٔ ماهان

رابد و سپرده و با دو پسر خود شاه محب الدین حبیب الله و میر

حبیب الدین محب الله قصد هند و دکن فرمود و شاه

نور الله پسر شاه خلیل الله چند سال از پیش بدکن رفته بود و در آنجا

معزز و مکرم میزیست چون خبر آمدن سید در آن ولایت شیوع یافت

خلایق مسرور و مشعوف شدند ولیکن بواسطهٔ هجوم سپاه کفار بعزم

تسخیر شهر دکن اهالی شهر از استقبال ممنوع و معذور بودند

و بعضی اشراف در خدمت شاه سید نور الله باستقبال آن

الدین سید خلیل الله آمدند و شرح حال اهالی دکن را معروض داشتند

شاه سید خلیل الله فیلی طلب کرده محفه بر آن بسته در
عین کیر و دار سپاه کفر و اسلام که کار بر مسلمانان تنگ شده
بود بعزم غزو کفار فیل را رانده عزیمت جمله سیدان کرده کفار
متحیر شدند و از کار باز ماندند و در میان آن هنود جوگی مرتاض
و صاحب حال و علم بود از شاه خلیل الله حالتی و قوت نفسی استنباط
کرد که دانست با او بر نمی آیند هنود را از محاربه و محاصره منع کرد
گفت بر این سید فیل سوار غلبه نخواهید یافت و خود بنزدیک محفه
سید آمده معذرت و رخصت مراجعت خواست و بشوق مردم همین
همت و ورود سید از منازعه آسوده شدند بخلوص و ارادت آوردند



شاه خلیل الله سالها در دکن بارشاد و تربیت طالبان مشغول
بودند و بسلطنت صوری و معنوی میگذرانیدند و بسیاری از ارباب
طلب و استعداد در سلسله علیه نعمة اللهیه داخل شدند و آخر الامر
شاه سید خلیل الله در دکن رحلت یافت این رباعی از اشعار اوست

(رباعی)

ای دوست قبولم کن و جانم بستان ❊ مستم کن و از هر دو جهانم بستان ❊
با هر چه دلم قرار گیرد جز تو ❊ آتش بمن اندر زن و آنم بستان ❊

شاه نور الدین نعمة الله برهان الدین خلیل الله محبت ذاتی داشته
چنانکه ازین ابیات ظاهر میشود ❊ نظم ❊

ای نور روی تو روشن و چشم و جان من ... ای خلیل الله فرزند من برهان من

شمع بزم جان من از نور رویت روشنست ... باد روشن دائما چشم و چراغ جان من

پر رضای من بدی تا کنون در هیچ حال ... یکنفس هرگز نیاوردی تو بی فرمان من

شاه خلیل الله را چهار پسر بوده که در زمان شاه نعمت الله متولد شده اند سید شاه نور الله بدکن رفته در دکن مرحوم شد دویم شاه میر شمس الدین مدت چهل سال عمر کرده و سه پسر ازو مانده میرشاه جلال الدین میرشاه بدر الدین میرشاه تقی الدین و او را دو پسر بوده میرشاه خلیل الله و میرشاه شمس الدین و فرزند سیوم شاه خلیل الله محب الدین حبیب الله بوده در دکن فوت شد و در دست علائی



سلطان همیون بهمنی هر دو شهادت یافته و در تاریخ

این واقعه سید طاهر گفته (رباعی)

مه شعبان شهادت یافت هیهات ... حبیب الله غازی طاب مثواه

روان طاهرش تاریخ می‌جست ... بر آمد روح پاک نعمت الله

حبیب الدین محب الله بن خلیل الله عمر او هشتاد و هشت سال و لشکری بوده او نیز بعد از پدر در دکن رحلت یافته و در حلیله مدفون شد شاه حبیب الدین محب الله را هشتاد و سه فرزند اناث و ذکور بود چهل و یک نفر از ذکور و اناث در جوانی فوت شدند سی و دو نفر دیگر هفده پسر پانزده دختر بکمال رسیدند و از جمله

او شاهزاده عبد الله شاهزاده صفی الله از دکن بیزد
آمدند در بقعهٔ مبارکه تفت بارشاد عباد مشغول بودند شاه
ظهیر الدین علی از هند بیزد آمده بعضی در دکن و بعضی در یزد وفات
یافتند و اولاد این سادات در یزد متوقف بوده اند بماهان هم میرفتند
شاه نعیم الدین نعمت الله ثانی از اولاد شاه نور الدین نعمت الله ولی
بوده میرزا جهانشاه ترکمان او را بمصاهرت خود اختیار نموده بعد از
قتل میرزا جهانشاه بدست ابو النصر حسن بیک بایندری [illegible] در آذربایجان
حسن بیک نعمت الله ثانی را بشیراز احضار کرده چون میرزا جهانشاه را
ازو در یافت کنند روزی هنگام نماز با او اقتدا کرده در وقت ملتفت شده

بیهوش شده بعد بخود آمده

بیهوش شده بعد بخود آمده سر ارادت بر پای سید نهاد
از آن اندیشه درگذشت سبب پرسیدند گفت حضرت نبوی
را بخواب دیدم فرمود ما تمام سلطنت را بتو واگذاشتیم
تو بطمع بعضی زخارف دنیوی با فرزند من عداوت می ورزی
من ازین کلام بیهوش شدم لهذا سید را رخصت مراجعت داده سید بیزد
و کرمان آمد در ماهان درگذشت رحمة الله در تاریخ قطبشاهی
نقل شده که سلطان محمد قلی المشهور ببرار الملک گفته که ما از اولاد
قرا یوسفیم و در سعد آباد همدان آبای ما بسر میبردند بعد از غلبه آق
قوینلو بر قراقوینلو با عم خود بدکن رفتیم در وقت قتل در یزد

که حضرت شاه نعیم الدین

بخدمت شاه نعیم الدین نعمة الله ثانی که قرابتی داشتیم رسیدیم
سید فرمود بهندوستان روید که قطری از اقطار هندوستان
و اولاد تو حواله است چون باحمدآباد دکن رسیدیم سلطان
محمود بهمنی ما را نوازش کرده عمّ مرا خاص و پدر را نگاه داشته تا در
سلطنت رسیدیم بالجمله میر نظام الدین عبد الباقی در عهد سلطنت
شاه اسمعیل صفوی بوده مرتبه وکالت و وزارت داشته در سنه
ست و عشر و تسعمائه در محاربه چالدران شهادت یافت و شاه
نور الدین نعمة الله ثانی داماد شاه طهماسب صفوی بوده و شاه اختیار
یزد را آباد و واگذاشته بناهای عالی در یزد بر پا داشته و آثار خیر بسیار



گذاشته میر غیاث الدین محمد میر میران معروف و نسبت صبیه
شاه طهماسب در عقد شاه نعمة الله پسر میر میران بوده و صبیه او را
شاهزاده اسمعیل میرزا بحکم شاه طهماسب عقد بسته بودند شاه سلطان
محمد صفوی صفیه بیگم را بشاه خلیل الله داده غیاث الدین منصور
شاه خلیل الله شاه سلیمان میرزا سلسله نعمة اللهی و سلسله صفوی
که هردو از سادات حسینی بوده اند با یکدیگر ممزوج شدند و شاه خلیل الله
در سال یکهزار و شانزده درگذشت میرزا شاه ابو المهدی و شاه
ابو البقا هم از اولاد و احفاد این سلسله بوده اند و تاریخ وفات
یافته اند و از اولاد شاه نعمة الله ولی و احفاد او جمعی در دکن و

و دهلی معروف بوده اند از جملهٔ میر عبد الله ابن میر مظفر که در
که در خط نسخ مشهور بوده و مشکین قلم شهرت نموده در شعر وصفی
تخلص میکرده در سنه الف در دهلی متولد شده در سنه ۱۰۳۶ در اجمیر
وفات یافت دیگر میر محمد مؤمن عرشی مؤلف کتاب مناقب است دیگر
میر صالح کشفی از فرزندان مشکین قلمند دیگر میر هاشم شاه مشهور
بشاه جهانگیر فرزند میر محمد مؤمن عرشی است که از طرفی هم بشاه
قاسم الانوار میرسد و سلسلهٔ علیهٔ نعمة اللهیه که در هند از ایشان نسبت
بنام میر محمد هاشم بسلسلهٔ هاشم شاهی معروف شده و او را مثنوی هم
مسمی به مظهر الآثار است بروزن مخزن الاسرار و کیفیت ملاقات شاه نعمة الله



ولی را با امیر تیمور منظوم کرده است و در ریاض العارفین
مسطور شده و بعضی از آن ابیات در این محل مرقوم و مسطور میگردد

ای کرمت همنفس بیکسان ❀ جز تو کسی نیست کس بیکسان
بیکسم و همنفس من توئی ❀ رو بکه آرم که کس من توئی
ای ز جمال تو جهان غرق نور ❀ نور ز بطون تو حجاب ظهور
کون و مکان مظهر نور تو اند ❀ جمله جهان محض ظهور تو اند
در دل هر ذره بود سیر تو ❀ نیست درین پرده کسی غیر تو
جز تو کسی نیست ببالا و پست ❀ ما همه هیچیم توئی هرچه هست
بزم بقا را می و ساقی توئی ❀ جز تو همه فانی و باقی توئی

ای دو جهان محو تماشای تو / جز تو کسی نیست شناسای تو

کیست که قابل به ثنای تو نیست / کیست که مایل به لقای تو نیست

ما همه مشغول ثنای توایم / واله و مشتاق لقای تو نیست

روزن جان و دل ما باز کن / دیدهٔ ما را صدف راز کن

## حکایت شاه نعمت الله کرمانی من مثنوی مطهر آثار

شاه ولی سید اهل یقین / قطب جهان نعمت حق نور دین

…رو معمورهٔ صدق و صفا / تاجور کشور فقر و فنا

بد باصحاب فنا در سلوک / قطع نظر کرده ز زیب ملوک

روزی او هرچه رسیدی از غیب

روزی او هرچه رسیدی ز غیب / شهره نکردی که بود عشق شیب

چون صفت شاه بآثار خاص / گشت عیان نزد عوام و خواص

میر تمر خسرو صاحبقران / در طلب شاه شد از امتحان

گفت بخادم که ز وجه حرام / مائده ساز ز نوع طعام

خادم مطبخ بچراگه دوید / برهٔ پستی ز ضعیفی کشید

در طلب شاه ز ایوان قدر / رفت اشارت بامیران صدر

شه بدر قصر همایون رسید / غلغله بر گنبد گردون رسید

چون بملاقات سرافراز گشت / بر طرف مسند خود باز گشت

میر تمر گشت بدان در حقیق / از سر اخلاص و صفا هم طبق

بره ز غنیمت متوجه شد

هر دو بر غیبت متوجه شدند | تا آکل آن برهٔ فربه شدند
گفت امیرش بنما کاین طعام | هر رزق حلالست بما یا حرام
گفت از این قسم که کردی سؤال | بر تو حرام آمد و بر ما حلال
بود در این قصه که از گرد راه | شد ز ستم بر زنی داد خواه
گفت مرا از برهای پیره | عیب سپید شده بود این بره
بر در دروازه یکی در رسید | بره زد و شستش بتطاول کشید
میر تتر چون که شنید این کلام | بر سر پا خواست بصدق تمام
پای ز سر کرد و قدم پیش راند | در قدم شاه سر خویش ماند
کوشش مکن در حق پاکان غرض | جوهر خالص شناس از عرض



گرد دو جهان غیرت شود در دل | روزی عارف نشود جز حلال
کارکنانی که در این پرده‌اند | روزی ما در خور ما کرده‌اند
هاشمی از خلق بگردان عنان | رخش قناعت ز فلک بگذران
هاشمی از مزرع جان توشه گیر | در چله خم شو چو کمان گوشه گیر
مرد رهی از کجی اندیشه کن | راستی و راست‌روی پیشه کن
در طی این ورطه قدم تیز کن | وز خطر بادیه پرهیز کن
پای برون نه ز نشیمن جهات | روی بگردان ز همه کاینات
هر که کند روی طلب سوی او | قبلهٔ ذرات شود روی او
ولادتش در دهلی بوده هم در آنجا وفات یافته و کان فی الکبر فی سنه ۱۲۰۳

و شاه علی رضای دکنی از سلسلهٔ نعمة اللهیه در دکن معروف
بولایت بوده قرب یکصد و چهل سال عمر دراز یافته و از جانب
او سید معصوم علی شاه دکنی از سلسلهٔ نعمة اللهیه بترویج و تجدید
این سلسله بایران آمده شهادت یافت و جمعی از علما و فضلا در
این طریقه در آمدند و این سلسله رواجی جدید یافت مع
(این سلسلهٔ علیه عالمگیرند)

**خاتمه در بیان بعضی اخلاق سید نور الدین نعمة الله ولی**

نوشته اند که جناب سید در مجلس دست باعضا و محاسن نمی زد
چنانکه متداول است نمی ساینده اند و آب دهان بطرفی یا بزمین نمی انداختند



و در جلوس کسی آنجناب را ندیده بود که تکیه بر چیزی کند
افراط در اکل نداشت پیراهن کرباس بطور میپوشیدند و گاهی
جبهٔ صوف سفید و گاهی قبا و شملهٔ صعیدی بسیار و کمی از کتان با
طاقیه از مکی یا صوف سفید یا علی بسته اند و در دابطریق مختلفه از
همه جنس شمله و کلیم و چهارگوشه و گاه جامهٔ او جلد و دیلم و آثار سر
کپنک پشمی بر بالای جامه گرفتندی و کمر بر میان بستی و در مجلس او
کسی را یارای تکلم نبودی و چون سخن گفتی چنان فصاحت داشتی که زبان اهل آن بستی
از روی رساله و کتب میخواندند سخن گفتن او همه وجد و حال که خمش کردی
زبان مقال و پس از غروب بخلوت مخصوص عبادتخانه رفتی و تا بامداد

نیامدی اگر میهمانی در شب آنجائی وارد شدی از درون
خانه درباب او سپارش فرستادی تصرفات و کرامات او بیش
از تحریر است روزی در اثنای سخن صحبت اعیان ثابته در میان
بود شخصی پرسید که این اعیان خارجی همان اعیان ثابته است که بوجود
خارجی متصف شده مجموعهٔ حاضر بود فرمودند آنچه در این نوشته شد
تمام سخنان و مصنفات منست و مسایل و معارف که در خاطر بوده بواسطهٔ
آن نوشتن هیچ از صفحهٔ خاطر زایل نشد و انتقال نیافته برین معنی اشاره
خیال کن و کذا قال المحققون الاعیان الثابته ما شمت رائحة الوجود
بلی اعیان خارجی مطابق و موافق اعیان ثابته بظهور رسیدند و مراتب ظهورات



و تنزلات برین وجه است که ارواح مظاهر اعیان ثابته اند
و اشباح مظاهر ظلال ارواح و اعیان ثابته ظلال اسما و صفات
و صفات الهی و اسما ظل ذات مقدس کما و فی هذه الابیات اشاره
قدس سره

**شعر**

مظهر اعیان ما ارواح ما / مظهر ارواح ما اشباح ما
ظل اعیانند ارواح همه / ظل ارواحند اشباح همه
باز اعیان ظل اسما حق شدند / باز اسما ظل ذات مطلق اند
ذات او در اسم پیدا آمده / اسم در اعیان هویدا آمده
اسم و عین و روح و جسم این چهار / ظل یکدیگر باشد نیکو بهوش دار

و او فرموده که در بیست و چهار ساعت شبانروز یک
لمحه با خدا باشید و نفی ماسوی کنید که من استوی بو یا هو فهو
مغبون جناب سید چون با خواجه ظهیر الدین عبدالله امامی
اصفهانی که پیش از طریقهٔ سید طریقهٔ نقشبندیه داشت و بسید بارادت گشت
ملاقات فرمود از خواجه پرسید که ملاحظهٔ توحید تا حال چگونه
فرموده اید خواجه عرض کرد از قبیل نور آفتاب بمظاهر حضرت
سید فرمود حالا ملاحظه باید کرد که آب دریا با موج حباب او
مظاهر را اگرچه امتیازی و اعتباری ظاهری هست بحقیقت غیریتی
ندارند و این معانی در منظومات جناب سید بسیار است بیت (ع)

(ع) توحید همین است و دگرها همه فن
نوشته اند که هر کس بخدمت جناب سید رسیدی بقدر
قوه مستفیض گردیدی و جناب سید بنابر علو همت و تربیت هرگز
هیچکس را رد نفرمودند و فرمودی که هر کس را که بنام اولیا
رد نمایند من او را قبول میکنم و در خور قابلیت او تکمیل میکنم
و فقیر گوید که این معنی دلیل بر کمال همت و نهایت رحمت است
معنی لا تقنطوا من رحمة الله همین خواهد بود گویند پیر خراسان
که از خلفای حضرت سید نعمة الله بود بعرض رسانید که از
بعضی درویشان فتوری در روش شریعت با قصور راهی

در طرق طریقت واقع میشود جناب عالی حضرت ما فرمایند
که من تفحص کرده من امر و نهی بجای آورم جناب سید فرمودند
که رندان نعمة اللهی را داروغه نمی باید بر شقوق ایشان ای است
که چون سید بعضی تاج داو زده ترکی علامت ملت آشنا
عشری میداده است و این علامت قبول سید بوده یکی
از آنها را بتهمتی کسی پره طعنه زده بودند بطریق تعریض سید عزیز
کردند که امثال این مردم لیاقت دعوی ارادت شما ندارند
جناب سید فرمود لیاقت بندگی خدا امتی رسول و مصطفی ص
ادا ... در بر ... نعمة الله رفقه را چه دانشانید (بیت)



نی همه زهد مسلم میخرند    هیچ در درگاه او هم میخرند
چون جناب سید را طول عمر بود و هر کس نیز از مریدان
بملازمت ارادت او فایز میشد طویل العمر میگشت و میل
طبع جناب سید بعمارت و فلاحت و زراعت بود چنین منقولست
که در طالع ولادت باسعادت شاه سید نور الدین
نعمة الله کوکب زحل را دخالتی و اثری است و باغات آن جناب
متعدد بوده چه در ماهان چه در یزد در حوالی عباد و شانه
باغی و باغبانی بود گاهی جناب سید بباغ می رفت و سر اطواک
نباتی میفرمود روزی بباغ رفته بود و باغبان خود را دید که

میخواهد از باغ بیرون رود و بعضی میوه‌های باغ را در جُل علف
پنهان کرده بخانهٔ خود میبرد جناب سید باغبان پسر فرمود که در
میان علفها چیست چون باغبان دختری صاحب نام داشت
عرض کرد که تحفهٔ میوه بجهت صاحب پسرم جناب سید فرمودند
ما ندانسته بودیم که باغ ما صاحبی دارد البته میوهٔ باغ را
برای صاحب باید برد لاینفک لطیفه در هنگام نگارش این اوقات
قصهٔ باغبان و باغ و دختر او صاحب نام و طیبت سید نعمة الله رحمه الله
در بیان … زوان شد و عرض خیر الدین گیلانی در باب نظم حکایات
… این نعمة الله … بیان آنکه اغلب مشایخ مریدان



خود را ارد نموده اند و سید کامل اکمل قبول فرموده اند
نگارندهٔ نامه را بهمان مضمون نظمی موزون بخاطر آمده نگاشته
شد و آن بوزن حدیقهٔ حکیم غزنوی و بحر الحقایق فقیر است و در این
مقام نگاشته میشود این بیت

للمؤلف

نعمة الله سید شاهان — باغکی نغز ساخت در ماهان
باغبان میوه‌های آن می‌برد — با عیال و بنات خود می‌خورد
دختری خرد داشت صاحب نام — میل دل سوی دخترش مادام
میوهٔ باغ هر چه زو بر خوشت — بهر … باغ بهر آن …

شاه می دید و دیده می پوشید ‖ خوش نگهبان را ز می گوشید

میوه ها کرده در علف پنهان ‖ بردی از باغ زو نهان بیرون

روزی آمد گذشت باز بر شاه ‖ شه در آن باغبان نمود نگاه

گفتش این چیست میبری پنهان ‖ گفت قدری گیاه خوار ستوران

گفت بینید در این علف باری ‖ چیز دیگر در این علف داری

گفت نوباوه از این بستان ‖ بهر صاحب همی برم پنهان

شه بخندید و باغبان را گفت ‖ که بهم کردی از زمور شگفت

ما نبودیم تا کنون آگاه ‖ زین حقایق که شد عیان ناگاه

گر مرا گفتی و لو سپاسی منت ‖ همچنان باغ و باغبانی هست



باغبان طبع و اهبی دارد ‖ باغ مانند صاحبی دارد

زین طمع طبع عامه با ویش فراغ ‖ خاصه صاحب است میوه باغ

نکته ها هست در خفی و جلی ‖ که شود شهره سیدی کو بلی

## و ایضاً قطعه

بگذشتند ماه تا ماهی ‖ چون مریدان نعمة اللهی

وقت چند سال در عقوبت و ارشاد ‖ آن مریدان گذشته از تعداد

جز مریدان عاشق موجود ‖ خود ده و دو هزار سید بود

با چنین ازدحام از تر و خشک ‖ پیکمان بار پشک با نه مشک

گفت ای شاه مهملی بینی ‖ راعی ای شرع [illegible] نهی ای [illegible]

کاندر این مسلکی که پالوده است — پیکمان راه جمعی آلوده است
مر مرا در کار در این قوم — که همی بر سم از صلاة و صوم
گر بلی رهنی طریق الهی — در عبادات کرد کوتاهی
آن که در زهد و در نماز کرام — هر چی از علم و اعتبار کنم
گذشت آنجا مع جمیع طریق — آنکه گاه ان علی التحقیق
که فقیران نعمت الهی — که ... کنند کوتاهی
در مرض عالم طب نمی خواهند — ... و محتسب نمی خواهند
این سخن را ابر ز اهل کمال — رتبت عالی است در همه حال
سخن آن ... سخنی کیست — این چه آئینه است و آن رو نیست



روی هرکس که اندر آئینه است — پیکمان عین ها و معنا نیست
سر توحید را این سخن پیداست — کاهل توحید این پیدا نیست
جویها خود ز سنگها نالند — بحرها سنگها فرو مالند
جوی نالد نه بحر ای هشیار — شد دم انمش ناهموار
راز او شد در این سخن معلوم — رحمه الله سنائی مرحوم

## و له ایضا

همه پیران عهد چون گفتند — از مریدان بسی سخن گفتند
شیخکان در مقام رد و قبول — شکوه کردند از اهل فضل و فضول
که مریدان ما ... مرید شدند — گاه مقبول و گه مرید شدند

اندکی را بسوی حق خوانیم / پیشتر را از کوی خود رانیم

وامن آن گروه کاند اهل هوس / حفظ از آن قوم می نماید و بس

میکند زاین گروه بد فرجام / نیک نامان همه را بدنام

حال این قوم جمله میدانیم / از در خویششان همی رانیم

تا که اهل طریق بد نشوند / از قبول فریق رد نشوند

قطب اقطاب نعمت الله شاه / کشته اعتماد بفضل اله

هر مریدی که در ره مقصود / مرشدان جمله را بود مردود

فارغ او را ز دام و دانه کنند / سوی کوی منش روانه کنند

کسی او را که خلق رد کنند / گرچه دانم بمیل خود کردند

در پذیرم بعفو دست کنم

در پذیرم بعفو دست کنم / آنچه شایسته و لیست کنم

ما هم آنجا ز جمله رد بودیم / فطرتی ناپسند و بد بودیم

فضل الله ما ز آن الهی کرد / بندگان را سزای شاهی کرد

رای این سخن قدر آن ولی گفت / همه فهمند فرس و تازی گفت

که چون از قرب خویش آگه بود / نعمت الله رحمة الله بود

بود پیدا بموجد و موجود / سر لا تقنطوا پیش بد مشهود

رحمت حق فزونتر از غضب است / هر که جز این سرود بی ادبیست

پادشاهی با اهل معرفتش / بندگیها کرد و بود این صفتش

آن حسود عنود بی سر و پای / چه فضولی کند ز فیض خدای

اثنی عشر از دین باز گرد آنگاه / گر رفت پسان از آنکه هند از ما

از بلای تو ما نمی ترسیم / ما به از خدا نمی ترسیم

دل ما در جمال دوست خوش است / گرچه در سکر و گرچه در صحو است

لعنت حق برای ... / اول ابلیس تا به یوم الدین

عشق را با وقت کاری نیست / وین قواعد بردباری نیست

بگذار ای دل مرا چه شد / مهر گوی زبان بسته شد

گه گر از نطق بسته باز شود / ... راز شود

نوشته اند که در بعضی نسخ دیوان شاه نعمة الله بدین اسم افتاده

و تشکک نمودم از مذهب و مشرب جناب سید بنحوی که

از این دیوان اشعار

از این دیوان اشعار در اینباب تعالی کنم بلکه حقیقت ملت

سید منکشف گردد چه بی برگشادم این رباعی خوانده شد که گفته

## رباعی

خواهی که زدوزخ رهائی دل و تن / اثنی عشری شو و گزین مذهب من

دانی سه محمد و دو چار علی / با جعفر و موسی و حسین و حسن

فی الواقع این مقال گذشته معنی از کرامت است چه دیوان

رسالات آنجناب که بکلی شید است و خاص است پس از هر رساله

حدیثی بروایت راویان معتبر در مناقب حضرت امیر المؤمنین

اول اولیا و اوصیا علی علیه السلام مسطور و مرقوم است و در

اشعار سید مدایح حضرت پیغمبر منظوم است سید را مثنویات
در تحقیقات توحید با وزان مختلفه بسیار است و در دیوان
در رسالات همه آنجناب قوم تیمنا و تبرکا از غزلیات جناب سید
این غزل نوشته شد

## غزل

موج دریائیم و هر دو غیر آبی هست نیست
در میان ما و او جز ما حجابی هست نیست
ز آفتاب روی او در آن عالم [illegible]
در نظر پیدا است غیر از آفتابی هست نیست
عقل اگر در ذات او [illegible] خیال دیگری



دا عتمادی در خیالی یا بخوابی هست نیست
ما شراب ذوق از جام دو لعلش خورده‌ایم
خوبتر زین جام و خوشتر زین شرابی هست نیست
در خرابات مغان هر چند سرمستان بسی
همچو من دردی کش مست خرابی هست نیست
نیست هستی غیر آن سلطان بی همتا ما
ور کسی گوید که هست آن در حسابی هست نیست
نعمة الله این سخن از ذوق میگوید بگو
این چنین مستانه قولی در کتابی هست نیست

تمت الکتاب تمام شد رساله مبارکه الوان النعم بعون الملک الوهاب

حرره الحقیر الفقیر المذنب حسن چراغ... فی لیلهٔ

سه شنبه چهارم شهر ذیقعدة الحرام

در سنه یکهزار و سیصد و بیست و دو

(۱۳۲۲)

هجری نبوی صلعم

در دار الخلافه

طهران